



لیزر

☑ دکتر لطفعلی کریمی

یادمان می آید،
و در اندیشه‌ی موها باقی است.
مثل دیروز گذشت،
سال شیرین و شرابی که به تلخی گروید.
پارسال،
عین این روز و همین ساعت و این ثانیه‌ها
رفته بودند به باغ،
تا به دور از همه‌ی دغدغه‌ها
زیر بیدی، توتی، گردویی
غم تکانی بکنند.
آسمان ابری و باران کمی می‌بارید
باد بر شدت خود می‌افزود
زوزه‌ی سوختن کنده‌ی بادام تری،
در هوا می‌پیچید
و کسی راه نمی‌داد به ذهن
خطر صاعقه را.
چشم‌ها خیره به رقص آتش
دشنه‌ی لیزری ابر سیاه،
از نظر پنهان بود.
ناگهان از پس تاریکی ابر
آذرخشی بشکافید دل یخ زده‌ی روشن باغ
و به دنبالش،
تندری که همه را برد به بهت.

چشم همراهان،
مات در سوختن تاک جوان
و نگاهی که کنارش به جهان ابدیت پیوست.
دود می‌پیچید،
چادر برزنتی،
یله در دامن باد
چشم‌هایی گریان
کنده‌ی پیر بلوطی که هنوز هم می‌سوخت
و صدایی که،
در غرش رعدی گم شد.

☑ عبدالرسول تقوی

الهی به عشاق یکتا پرست
بکن سینه‌ام از می ناب مست
بشوی این دلم با گلاب شراب
ز نور هدایت دلم کن خراب
الهی به شور دف و روح نی
تو جسمم بکن آبیاری ز پی
چکان قطره‌ای گل به روی گلم
بشوی از گلاب بهشتی دلم
الهی بکن پاک آینه‌ام
جلا ده چو آینه‌ها سینه‌ام
الهی هوس دل به زندان کشید
گل شرم از روی چشم درید
دگر دل اسیر سیه چال شد
دگر میوه‌ی سرخ من کال شد
الهی زغال دلم را بسوز
تو گلبرگهای درون را بسوز
تو ابر کرم پاش بر روح من
دو قطره لطافت چکان زین چمن
الهی ز آینه برتر کنم
ز عشقت توره ده که لب تر کنم
دو پیمان در جام من عشق ریز
دو ته استکان شبنم از دیده ریز
از این جام بسته خلاص نما
ز شب دوش چشمان خلاص نما
بهار است و من نوپر خام تو
رسید میوه‌ام سایه از جام تو
زمین دلم را تو هموار کن
کویر است، روحم در آن کار کن
تو بذر قرابت درونم بکار
تو آتش به روح و روانم بیار
الهی چراغ هدایت تویی
که قطره چکان سعادت تویی
ز آتش‌فشان شعله‌ورتر کنم
کز آب مذابت گلو تر کنم
الهی خون ده که مجنون شوم
نصیبم بکن تا که در خون شوم
برقصان چو قاصد تن خاکیم
فرو ریز جسمم که افلاکیم
نه حور و پریزاد خواهم ز تو
نه نسیرین و شمشماد خواهم ز تو
فقط معرفت ریز در جام من
در آمیز با چهره‌ی خام من
مرا در درونت بسوزان بسوز
مرا کن فنا با وجودت بروز
مرا کن غزلخوان صحرای خویش
تو نور تجلی دهم پیش پیش
تو پروانه‌ام کن بر شمع خویش
ز سودای عشقت تنم ریش ریش
الهی سحرگه نسیمی وزان
تو تاک وجودم ز هم وارهان
ز تاکم شرابی به سرخی خون
بساز و مرا ده به دست جنون
تو توفیق ده با تو باشم مدام
مرا غسل عرفان بده صبح و شام
الهی به آینه‌ام جیوه پاش
تو بردار ز آینه‌ام خار و خاش
تو خورشید شو در شبستان دل
تو آواز خوان در نمکدان دل
تو سبزینه‌ی روح من نور ده
به آواز بی‌روح من شور ده
بکن لایق بزم مستان خود
بده یک لب از جام دستان خود
الهی نخواهم ز تو نوش و باغ
فرو ریز در جام من نیش و داغ
مرا آشناتر ز عشاق کن
ز دنیای فانی مرا عاق کن



☑ محمدعلی اصلاح پذیر

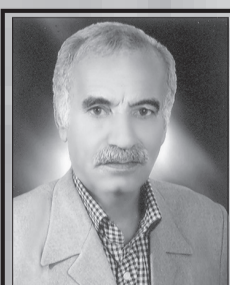
کی ضربه تیر به کمر گاه می‌رسد
یوسف بین به مر حله چاه می‌رسد
خواب از ستاره می‌پرد، آسوده می‌شود
آن ناله شکسته که بیگانه می‌رسد
حالا شب است و نوبت بیداری من است
آیا به ظلمت شب من ماه می‌رسد؟
غم‌ها به روی شانه من، تار می‌تند
چون عنکبوت خسته که از راه می‌رسد
گل در شکوفه گشتن و من در شکستیم
آن گشتن و شکستن ناخواه می‌رسد
□
آرایش زمانه مکن عمر می‌رود
بایان این قصیده‌ی کوتاه می‌رسد



زندگی

☑ نسیمه دهقانی

چقدر بد می‌شود
وقتی ساده نمی‌افتد اتفاق بودنم
وقتی هر روز با سکوتی تکراری
خط می‌خورم از اسم خودم
یادم می‌رود لحظه‌هایم را از پشت در بردارم
و وزیدن دوباره سهم کوچه می‌شود
شک می‌کنند به بودنم
باورهای کاغذی
چیزی از خواب خانه رد نمی‌شود
دوباره‌های نفس -
نفس نفس نمی‌زند
کبوتری که از این همه...
هی باد می‌آید...
محکوم می‌شوم به کشیدنش
تا هموار نباشند کوه‌های سبز
تا بیدار بمانند کوه‌های سبز
و هوای نارس
لبخند بزند به دردناکی بلوغ ذره‌هام
و تو هر وقت دوست داشته باشی
بشت حوصله‌های سر رفته از بدنم
زمزمه کنی فکرای مرا
خط بزنی نقطه چین کم آمده را
بین بودنم و رفتنت...
و آرام برداری
شعر شکسته را
از نسیمی که وزیدنش را به باد بخشید...



منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر